



## نقد و بررسی انحصاری بودن برهان انی مطلق از ملازمات عامه

### در فلسفه از منظر علامه طباطبائی<sup>۱</sup>

عسکری سلیمانی امیری<sup>۲</sup>

#### چکیده

مسائل فلسفه اولی با برهان اثبات می‌شوند که این برهان یا لمی است و یا انی. هر یک از این دو نیز به اقسامی تقسیم می‌شوند. از نظر علامه طباطبائی<sup>۱</sup> دلیل (یعنی سلوک از معلول به علت) و هر استدلالی که مستلزم سلوک از معلول به علت باشد، بالذات معطی یقین نیست. از این رو مسائل فلسفی به واسطه آنها اثبات نمی‌شوند و بالذات این ادله در فلسفه راه ندارند. از نظر او با آنکه برهان لمی معطی یقین است، در فلسفه راه ندارد؛ چراکه ورودش در فلسفه مستلزم معلولیت موجود از جهت وجود است. مدعای علامه را اساتیدی همچون علامه مصباح<sup>۲</sup>، علامه جوادی آملی و آیت‌الله فیاضی مناقشه کرده‌اند. ما در این جستار به روش برهانی نشان می‌دهیم که هیچ‌یک از مناقشات مطرح‌شده، مدعای علامه طباطبائی<sup>۱</sup> را از کار نمی‌اندازد؛ چراکه با برهان نشان می‌دهیم که:

- یا برهان «لمی» است، ولی ثبوت حکم از اعراض ذاتیه موجود از جهت وجود نیست. پس مسأله ای در فلسفه نیست.
- یا برهان «لمی» نیست و حکم از اعراض ذاتیه موجود از جهت وجود است و حد وسط و حد اکبر از ملازمات عامه اند و مسأله از مسائل فلسفه اولی است.

واژگان کلیدی: فلسفه اولی، برهان لمی، برهان انی، ملازمات عامه، علامه طباطبائی<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup> این مقاله در کنگره بین‌المللی علامه طباطبائی پذیرش شده است.

solymaniasaskari@mihanmail.ir

<sup>۲</sup> استاد و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی<sup>۳</sup>

## مقدمه

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نه‌ایة الحکمة و تعلیقات بر اسفار مدعی است که در «فلسفه اولی» فقط برهان انی از نوع ملازمات عامه جاری است و در آن برهان لمی یا دلیل یا انی مطلق که دو معلول برای علت واحد یا دو متضایف باشند جاری نیست. مقصود علامه طباطبایی رحمته الله علیه از ملازمات عامه این است که حد وسط و حد اکبر دو لازم برای حد اصغر می باشند. از نظر فیلسوفان، مسلم است که در فلسفه برهانی انی که از نوع سلوک از ملازم عام به ملازم عام دیگر جاری است (یعنی برهانی که حد وسط و حد اکبر دو لازم برای حد اصغر باشند) در فلسفه اولی جاری است و جای خدشه ندارد. اما لازمه ادعای علامه آن است که در فلسفه اولی، برهان لمی و استدلال های انی که از نوع ملازمات عامه نباشند (مثل استدلالی که حد وسط و حد اکبر دو متضایف باشند یا دو معلول برای علت واحد باشند) و نیز مثل دلیل باشد، جاری نیست. از این رو باید انواع برهان های موجود در منطق تعریف شوند و روشن گردد که چرا از منظر ایشان در فلسفه اولی تنها برهان انی مطلق از نوع ملازمات عامه جاری است و سایر استدلال های دیگر جاری نیست.

### ۱. انواع برهان در منطق

در منطق برهان را به لم و این تقسیم کرده‌اند و در تعریف آن دو از عنوان حد وسط استفاده کرده‌اند. از آنجاکه مستثنی در قیاس های استثنایی به منزله حد وسط در قیاس های اقترانی است، ما می‌توانیم در تعریف اقسام برهان لم و این از عنوان حد وسط استفاده کنیم و از آن معنای اعم از حد وسط در قیاس اقترانی و مستثنا در قیاس استثنایی را در نظر بگیریم. از این رو منطق دانان برای شمول تعریف برهان نسبت به استثنایی متذکر شده‌اند که مستثنا به منزله حد وسط در قیاس اقترانی است (ابن سینا، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰۶؛ میرداماد، ۱۳۷۶، ص ۲۱۸-۲۲۵). تذکر این نکته از این جهت لازم بود که برهان مورد ادعای علامه شامل قیاس های استثنایی هم می‌شود. بنابراین اگر مستثنا نه علت نتیجه باشد و نه معلول آن، باید از نوع ملازمات عامه باشد تا از نظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه در فلسفه اولی جاری باشد.

## ۱-۱. برهان لمی

هرگاه اوسط علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد، برهان «لم» یا لمی است و هرگاه اوسط علت ثبوت اکبر برای اصغر نباشد، برهان «إن» یا انی است (حلی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۳). خود برهان لمی انواعی دارد (سلیمانی امیری، ۱۳۹۱، ص ۲۸۴) که توضیح دو قسم آن در این پژوهش برای بررسی مدعای علامه طباطبائی رحمته کافی است.

هرگاه اوسط علاوه بر علت ثبوت اکبر برای اصغر علت برای ذات اکبر باشد، برهان «لمی مطلق» است و هرگاه اوسط فقط علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد و علت ذات اکبر نباشد، برهان «لمی غیر مطلق» است (حلی، ۱۳۸۸، ص ۳۱۳).

## ۲-۱. برهان انی

استدلال های انی که در منطق با ملاحظاتی برهان تلقی می شوند - هر چند چنین ملاحظاتی در فلسفه اولی مسموع نیست - نیز انواعی دارد که تعریف آنها برای بررسی درستی یا نادرستی مدعای علامه طباطبائی رحمته لازم است. هرگاه اوسط معلول ثبوت اکبر برای اصغر باشد، استدلال دلیل است (عکس برهان لمی). هرگاه اوسط و اکبر دو متضایف یا دو معلول برای علتی بیرون از استدلال باشند یا هر دو لازم برای اصغر باشند، استدلال انی مطلق است (همان، ص ۳۱۳).

## ۲. انحصار راهیابی برهان انی مطلق از نوع ملازمات عامه در فلسفه اولی از منظر علامه طباطبائی رحمته

علامه طباطبائی رحمته در میان شش دسته برهانی که در بالا برشمردیم، تنها برهان انی مطلق که اوسط و اکبر دو لازم برای اصغرند را در فلسفه اولی جاری می داند و سایر استدلال ها را یا اصلاً برهان و مفید یقین نمی داند و یا اگر برهان بدانند، آن را در فلسفه اولی جاری نمی داند:

«أن كون موضوعها اعم الأشياء يوجب أن لا يكون معلولا لشيء خارج منه؛ إذ لا خارج هناك فلا علة له. فالبراهين المستعمله فيها ليست ببراهين لمية. و أما برهان الإن فقد تحقق في كتاب البرهان من المنطق أن السلوك من المعلول إلى العلة لا يفيد يقينا فلا يبقى للبحث الفلسفي إلا برهان الإن الذي يعتمد فيه على الملازمات العامه فيسلك فيه من أحد المتلازمين العامين إلى الآخر» (طباطبائی، ۱۳۶۳، ص ۶).

## ۱-۲. اثبات مدعا

علامه طباطبائی رحمته برای اثبات بخش ایجابی مدعایش از روش اسقاط استفاده می کند و می گوید: بی شک در اثبات مسائل فلسفه اولی می باید از برهان بهره جست. ولی برهان لمی در فلسفه جاری

نیست. پس دو نوع برهان لمی در فلسفه اولی ساقطند و سه نوع استدلال انی اول به جهت بی اعتبار بودن سلوک از معلول به علت ساقطند (همان). بنابراین با اسقاط پنج نوع، تنها برهانی که برای فلسفه اولی باقی می ماند «برهان انی مطلق» است که اوسط و اکبر متلازمان بوده و هر دو لازم اصغرند.

### ۳. اثبات عدم جریان برهان لمی در فلسفه اولی

موضوع فلسفه «موجود از جهت وجود آن» است. محمول آن هر چند از نظر مفهومی مغایر با موضوع است ولی از نظر مصداق، یا مساوی با آن است (مانند «هر موجودی خارجی مطلق است») یا «هر موجودی واحد به وحدت مطلقه است» و یا به حسب ظاهر اخص از آن است. اخص با لنگه مقابلش دو تایی مساوی با موجود بوده و به نحو مردده الماحمول بر موجود حمل می شوند؛ مانند دو لنگه واجب و ممکن در «هر موجود یا واجب است یا ممکن» (همان، ص ۵).

پس از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه همواره محمول مساوی با موضوع است. اما اینکه چرا از منظر ایشان محمول باید مساوی با موجود باشد و ممکن نیست اخص از آن باشد، به تعریف عرض ذاتی در باب علوم بر می گردد. طبق نظر او، عرض ذاتی چیزی است که «با وضع موضوع وضع می شود و با رفع آن رفع می شود». بنابراین اگر محمول اخص از موضوع باشد، با وضع موضوع عام لازم نمی آید که اخص وضع شود؛ کما اینکه اگر محمول اعم از موضوع باشد، با رفع موضوع خاص لازم نمی آید که محمول عام رفع شود (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۰: تعلیقات طباطبایی).

هرگاه ثبوت محمولی برای موجود از جهت وجودش بدیهی باشد، بر فرض اقامه برهان، برهانش تنبیهی است و از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه انی مطلق از نوع ملازمات عامه است. اگر ثبوت محمولی در فلسفه اولی برای موجود از جهت وجودش بدیهی نباشد، محتاج به برهان است و برهانش نیز تنها انی مطلق از نوع ملازمات عامه است؛ نه برهان لمی که سلوک از علت به معلول است و نه دلیل که سلوک از معلول به علت است.

### ۴. اثبات عدم راهیابی برهان لمی در فلسفه اولی

برهان لمی آن است که اوسط در برهان علت ثبوت اکبر برای اصغر باشد. پس اوسط باید علت نفس الامری ثبوت اکبر برای اصغر باشد. از این رو اگر محمول موجود از جهت وجود دارای برهان لمی باشد، باید محمول آن با اوسطی که علت است، برای اصغر (یعنی موجود از جهت وجود) ثابت شود و اکبر عرض ذاتی موجود از جهت وجود باشد. اما از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه این فرض ممکن نیست؛ زیرا لازمه آن معلول بودن موجود از جهت وجود است. درحالی که موجود از جهت وجود معلول علتی نیست؛ زیرا اگر موجود از جهت وجود معلول علتی باشد باید حد وسط در مفهوم و مصداق مغایر با موجود از جهت وجود باشد. اما مغایر موجود، عدم و معدوم است و

واضح است که عدم و معدوم نمی‌تواند علت موجود از جهت وجود باشد.

### اشکال:

جریان برهان لمی در فلسفه اولی و اثبات عرض ذاتی به واسطه علت برای موجود مستلزم معلولیت ذات موجود (یعنی ذات اصغر و وجود لئفسه آن) نمی‌شود. بلکه مستلزم معلولیت وجود نعته اکبر برای وجود است، نه ذات اصغر و وجود لئفسه آن.

### پاسخ:

معلولیت وجود نعته اصغر مستلزم معلولیت وجود لئفسه آن است؛ زیرا هرگاه وجود لئفسه اصغر معلول علتی نباشد، امکان ندارد وجود نعته آن معلول علتی بیرون از اصغر باشد؛ زیرا عرض ذاتی که با واسطه برای موضوع علم اثبات می‌شود، خواه واسطه آن علت باشد و برهان از نوع لمی و خواه واسطه آن علت نباشد و برهان اتنی، به اقتضای ذاتی آن موضوع است. بنابراین اگر عرض ذاتی موجود از جهت وجود به واسطه علتی باشد، آن علت باید عرض ذاتی موجود از جهت وجود بوده باشد تا میانجی شود و عرض ذاتی دوم را اثبات کند.

حال اگر به راستی موجود از جهت وجود (اصغر) عرض ذاتی اول (اوسط) را ایجاب می‌کند و عرض ذاتی اول میانجی می‌شود و عرض ذاتی دوم (اکبر) را برای اصغر اثبات می‌کند، در این صورت اوسط امکان ندارد علت برای ثبوت اکبر برای اصغر باشد؛ زیرا اگر موجود از جهت وجود به تنهایی مقتضی اوسط است (به گونه‌ای که ثبوت اوسط برای اصغر به اقتضای ذاتی اصغر است)، در این صورت اگر اوسط میانجی شود و اکبر را برای اصغر ایجاب کند باید پذیریم که در مقام ثبوت اصغر مقتضی اکبر برای خودش است. جز اینکه این اقتضاء در مقام اثبات - نه در مقام ثبوت - بین نیست و نیاز به اوسط دارد؛ چراکه اگر اوسط افزون بر آنچه اصغر به او داده است سبب در ثبوت اکبر برای اصغر باشد، در این صورت ثبوت اکبر برای اصغر عرض ذاتی اصغر نیست؛ زیرا اوسط با داشتن امری زاید که به اقتضای اصغر نیست، میانجی برای اثبات اکبر برای اصغر شده است و واضح است که آن امر زاید طبق فرض از ناحیه اصغر نبوده است. پس ممکن نیست اکبر عرض ذاتی اصغر باشد. در حالی که فرض ما در جایی است که اکبر عرض ذاتی اصغر به برهان لمی است. بنابراین در فلسفه اولی نمی‌توان برای اعراض ذاتیه موجود برهان لمی اقامه کرد.

با این بیان ثابت شد که برهان لمی غیر مطلق در فلسفه اولی برای وجود نعته موجود از جهت وجود - که همان اعراض ذاتیه موجود از جهت وجودند - امکان ندارد؛ خواه این اعراض ذاتیه مساوی با موجود از جهت وجود باشند و خواه اخص از آن، که با لنگه مقابل در یک تقسیم مساوی با موجود از جهت وجود بوده و مجموع به نحو حمله مردده المحمول عرض ذاتی آن به حساب آیند.

حال سؤال این است که آیا در فلسفه برهان لمی یا انی بر وجود لئفسه موجود از جهت وجود امکان پذیر است؟

در پاسخ باید گفت وجود لئفسه موضوع فلسفه اولی، موجودیت موجود است. البته موجودیت موجود هیچ‌گاه مسئله در فلسفه اولی و در هیچ علم دیگری نیست؛ زیرا اگر موجود مسئله در علم دیگری باشد، باید آن علم دارای موضوعی عام‌تر از موجود از جهت وجود باشد تا موجود مسئله‌ای در آن علم و عرض ذاتی آن علم باشد. در حالی که مفهومی عام‌تر از موجود معقول نیست و علم پایین‌تر هم نمی‌تواند موجودیت موجود را اثبات کند؛ زیرا موضوع علم پایین‌تر، اخص از موجود است و معقول نیست که «اخص» عرض ذاتی موضوع اعم را اثبات کند. از منظر علامه طباطبایی رحمته‌الله عرض ذاتی موضوع علم باید مساوی با موضوع آن باشد. بنابراین اعم یا اخص از موضوع علم عرض ذاتی برای موضوع آن نیست.

پس اگر موجودیت موجود برهان داشته باشد باید در فلسفه اولی برهان داشته باشد و در عین حال، مسئله در این علم نباشد؛ زیرا موضوع در این علم است و موضوع علمی مسئله در آن علم نیست. از منظر علامه طباطبایی عرض ذاتی باید مساوی با موضوع علم باشد؛ چراکه عرض ذاتی به وضع موضوع وضع، و به رفع موضوع رفع می‌شود و محمول اعم به رفع موضوع که اخص است، رفع نمی‌شود و محمول اخص هم به وضع موضوع که اعم است، وضع نمی‌شود. از این رو اگر موجودیت موجود در خود فلسفه اولی برهان داشته باشد باید برهانش تبیهی باشد؛ زیرا همان‌طور که ملاصدرا و علامه طباطبایی گفته‌اند، موضوع فلسفه در تصور و تصدیق بدیهی است. ایشان بداهت تصدیق را این‌گونه بیان کرده‌اند که «لان الموجودیة نفسه» (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۲۷؛ طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۵). بنابراین برهان بر موجودیت وجود از نوع ملازمات عامه و تبیهی است و بلکه بالاتر، انکار موجودیت موجود مستلزم موجودیت آن است؛ زیرا اگر موجود موجودیت نداشته باشد، نقیض آن موجودیت دارد. پس نقیض آن موجود است. بنابراین محمول موجود با این انکار هم اثبات می‌شود و برهان هم بر موجودیت موجود منته است و انکارناپذیر و با انکارش اثبات می‌شود. روشن است که اثبات شیء برای خودش از طریق نفی نقیضش از نوع ملازمات عامه و براساس اصل امتناع تناقض است؛ چراکه موجود از جهت وجود معلول علتی نیست. از این رو برهان لمی در موجودیت موجود جاری نیست. اما سه نوع دیگر از استدلال‌های انی از منظر علامه طباطبایی رحمته‌الله برهان نیستند؛ زیرا یا دلیل است یا ریشه در دلیل دارد و دلیل در منطق از اعتبار ساقط است.

## ۵. نقد عدم وقوع برهان لمی در فلسفه اولی و پاسخ آن

استاد مصباح رحمته‌الله برهان لمی را در فلسفه اولی جاری می‌داند و از این رو سه نقد بر علامه طباطبایی رحمته‌الله وارد می‌کند:

۱. شرط برهان لمی این نیست که اوسط علت اصغر باشد تا استدلال شود فلسفه اولی موضوعش موجود مطلق است و موجود مطلق علت ندارد. در فلسفه اولی حکمی از احکام موجود مطلق با اوسطی اثبات می‌شود و این حکم ممکن است معلول علتی باشد و اوسط علت حکم باشد، نه علت موجود مطلق (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۱۵).

پاسخ: اگر اصغر در کان ناقصه و ثبوت نعتی‌اش (یعنی ثبوت اکبر برای اصغر) معلول اوسط باشد، مستلزم معلولیت وجود فی نفسه اصغر است؛ زیرا اگر اصغر در ثبوت فی نفسه و کان تامه خود معلول علتی نیست، در ثبوت نعتی و کان ناقصه خود هم معلول علتی بیرون از خود نیست؛ چراکه اگر ثبوت نعتی اصغر به اقتضای ذاتی اصغر باشد، لاغیر میانجی اوسط تنها در مقام اثبات است و بدین معناست که اصغر ذاتاً هم اوسط را و هم اکبر را به‌طور تام مقتضی است؛ جز اینکه یکی از آن دو واضح است و دیگری در مقام اثبات به‌واسطه آن واضح می‌شود و مدعای علامه طباطبائی رحمته‌الله همین است که برهان در فلسفه اولی از اتنی مطلق و از ملازمات عامه است؛ زیرا اگر به‌راستی ثبوت کان ناقصه اصغر (یعنی ثبوت اکبر برای اصغر) به اقتضای ذاتی اصغر نباشد، در این صورت اکبر عرض ذاتی اصغر نیست تا بگوییم عرض ذاتی با علتی برای اصغر اثبات شده است.

۲. اشکال دوم استاد مصباح رحمته‌الله این است که بر فرض اگر موجود مطلق علت نداشته باشد، ممکن است حصه یا مرتبه‌ای از آن علت داشته و همان حد وسط قرار گیرد و برهان لمی باشد (همان).  
پاسخ: اگر موجود مقتضی این حصه باشد و این حصه هم به‌واسطه چیزی که علت فرض شده، مقتضی حکمی دیگر باشد، در این صورت اگر حکم دیگر عرض ذاتی موجود باشد، اولاً موجود از جهت وجود مقتضی خود حصه بوده و آن چیزی است که علت فرض شده است. پس اصغر هم مقتضی اوسط و هم مقتضی اکبر است. جز اینکه در مقام اثبات اکبر برای اصغر بین نیست و نیاز به اوسط برای اثبات دارد و این اوسط از نوع لوازم عامه‌اند، نه از باب علیت. اگر از باب علیت باشد، در این صورت عرض ذاتی برای موجود از جهت وجود نیست، بلکه عرض ذاتی موجود بمانه حصه خاصه است.

۳. اشکال سوم استاد مصباح رحمته‌الله این است که در الهیات بالمعنی الاخص، بنابراین که این علم جزء فلسفه اولی باشد، افعال الهی از طریق صفات الهی - که عین ذات خدای متعال هستند - اثبات می‌شوند. بنابراین برهان لمی در فلسفه اولی راه دارد (همان).

پاسخ: اگر صفات خدا عین ذات است، حد وسط چیزی خارج از موضوع نیست تا ثبوت اکبر برای اصغر معلول اوسط باشد. فعل الهی به‌واسطه علتی که خارج از ذات الهی باشد، برای او اثبات نشده است تا اولاً برهان لمی باشد و ثانیاً خدا در اتصاف به صفت فعلی‌اش معلول علتی باشد؛ زیرا اوسط عین ذات الهی است.

استاد جوادی آملی نیز برهان لمی را در فلسفه اولی جاری می‌داند؛ چراکه براساس وحدت تشکیکی وجود بین مراتب هستی علیت و معلولیت محقق است و همچنین در تحلیل‌های مفهومی ممکن است بعضی از شئون فراگیر هستی علتِ کان ناقصه برای برخی از شئون دیگر آن باشد. بنابراین در فلسفه اولی می‌توان از برهان لمی استفاده کرد (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۲۲۹).

طبق بیان استاد جوادی، اولاً می‌توان مرتبه‌ای از وجود را در نظر گرفت و آن را علت مرتبه پایین‌تر از آن دانست. بنابراین هرگاه سه مرتبه طولی از وجود را در نظر بگیریم، ثبوت مرتبه سوم برای مرتبه اول به‌واسطه مرتبه دوم است. لذا در نظام تشکیک طولی، وجود همه مراتب وجود برای اعلا مرتبه معلولند و همه مراتب وجود، به‌جز مرتبه ثانیه، به برهان لمی برای اعلا مرتبه وجود ثابتند.

ثانیاً هستی که موضوع فلسفه اولی است، هم وجود نفسی دارد - که معلول علتی نیست و برهان لمی در آن راه نمی‌یابد - و هم وجود دیگری دارد که از شئون هستی بوده و متعدد است و برخی از این شئون می‌تواند علت برای کان ناقصه برخی از شئون دیگر هستی قرار گیرد. بدین سان برهان لمی در اثبات برخی شئون هستی برای برخی دیگر راه می‌یابد. پس یکی از شئون هستی میانجی می‌شود و شأن دیگری از هستی را برای شأن سوم هستی اثبات می‌کند.

از نظر استاد جوادی، حقیقت هستی بسیط است، از این رو شئون هستی عین ذات هستی است و از آن جدایی ندارد و همه شئون هستی مساوی و بلکه مساوق با هستی هستند. نه تنها اصالت، بساطت، مساوقت با شینیت عین ذات هستی و مساوق با آن است، بلکه شئون دیگر هستی هم که به ظاهر اخص از هستی است (مانند دو شأن وجوب و امکان یا دو شأن قدم و حدود و یا دو شأن علت و معلول) عین ذات هستی است؛ چراکه اگر شأنی از شئون هستی در مرتبه‌ای وجود داشته و در مرتبه دیگری معدوم باشد، لازمه‌اش ترکیب آن مرتبه است. درحالی‌که بساطت برای حقیقت هستی ضروری است. پس هستی در هیچ شأنی از شئون خود از بساطت خالی نیست. از این رو برخی از شئون هستی اوسط قرار می‌گیرند و علت ثبوت کان ناقصه برخی از شئون هستی (اکبر) برای برخی از شئون دیگر هستی (اصغر) می‌شوند.

از نظر استاد جوادی، مفهوم وجود در اینکه دارای واجب الوجود است، به واسطه و میانجی دو قسم از وجود واجب و وجود ممکن اثبات می‌شود. به عبارت دیگر، «مفهوم هستی دارای مصداق واجب الوجود است»؛ زیرا مفهوم هستی به دو مصداق واجب الوجود و ممکن الوجود تقسیم می‌شود و هر یک از این دو مستلزم این است که واجب الوجود موجود است. پس هستی دارای واجب الوجود است (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۹۱).

پاسخ: اگر پهنه هستی را به سه مرتبه تقسیم کنیم (مرتبه اعلا، مرتبه متوسطه و مرتبه دانه)، طبق بیان استاد جوادی در نظام تشکیکی هر مرتبه نسبت به مرتبه پایین‌تر علیت دارد. بنابراین مرتبه



متوسطه علت ثبوت مرتبه دانه برای مرتبه اعلا است. اگر این طور باشد که مرتبه اعلا به خودی خود مقتضی مرتبه دانه باشد - همان طور که مقتضی مرتبه متوسطه است - در این صورت مرتبه متوسطه علت ثبوتی نداشته، بلکه در مقام اثبات میانجی شده و برهان از نوع ملازمات عامه است و اگر مرتبه اعلا مقتضی مرتبه دانه نباشد، در این صورت مرتبه دانه عرض ذاتی مرتبه عالی نخواهد بود. وانگهی اگر شئون هستی برای هستی از نوع کان ناقصه باشند و برخی از شئون هستی را علت برای برخی از شئون دیگر آن در نظر بگیریم (مثلاً اثبات شأن دوم هستی به واسطه شأن اول آن را برای موجود از جهت وجود، برهان لمی بدانیم)، آیا در این فرض موجود از جهت وجود مقتضی هر دو شأن است؟ اگر مقتضی هر دو باشد ولی برای شأن اول واضح و برای شأن دوم غیر واضح باشد، برهان از نوع ملازمات عامه است. ولی اگر هستی، شأن دوم را مستقلاً مقتضی نباشد بلکه با مشارکت غیر، مقتضی باشد، در این صورت شأن دوم عرض ذاتی موجود از جهت وجود نیست تا از مسائل فلسفه اولی باشد.

#### ۶. برهانی نبودن سلوک از معلول به علت از منظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه

علامه طباطبائی رحمته الله علیه می گوید: در کتاب برهان منطق تحقیق شده که استدلال از معلول به علت مفید یقین نیست (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۵). پس هر یک از دلیل، متضایفان و دو معلول علت واحد برهان نیست و استدلالی که برهان نباشد در فلسفه جاری نیست. اما اتنی دلیل سلوک از معلول به علت است و سلوک از معلول به علت برهان نیست. برهان دو معلول برای علت واحد و برهان دو متضایف نیز به گونه ای سلوک از معلول به علت است که بیانش در ادامه خواهد آمد، بنابراین دو نیز از اعتبار ساقطند.

#### ۷. اثبات سلوک از معلول به علت در برهان دو معلول برای علت واحد

هرگاه اوسط و اکبر دو معلول برای علتی باشند، یا علت در حدود برهان موجود است یا موجود نیست. اگر علت در حدود برهان موجود باشد، اصغر علت آن دو است و برهان اتنی مطلق از نوع ملازمات عامه است. اما اگر علت در حدود برهان موجود نباشد، تصویرش به این صورت است که اوسط معلول علتی است که آن علت سبب حمل اکبر بر اصغر است. بنابراین از علم به اوسط، علم به علت آن حاصل می شود و از علم به علت، علم به معلول دوم حاصل می شود. بنابراین در علم به ثبوت اکبر برای اصغر در مورد دو معلول برای علت واحد دو سلوک وجود دارد؛ سلوک اول از معلول اول که اوسط است به علتی که در حدود برهان موجود نیست و دوم سلوک از علت به معلول دوم (یعنی اکبر). پس این نوع استدلال در سلوک اول مصداقی از سلوک معلول به علت است و نشان خواهیم داد که سلوک از معلول به علت برهان نیست.

اشکال: هرگاه اوسط و اکبر دو معلول باشند، سلوک از معلول به معلول دیگر است و این نوع سلوک مصداقی از یک متلازم به متلازم دیگر است؛ مانند سلوک نوع چهارم که سلوک از اوسط متلازم به متلازم دیگر (یعنی اکبر) است جز اینکه در نوع چهارم، دو متلازم، معلول برای اصغرند ولی دو متلازم در محل بحث معلول برای علتی بیرون از حدود برهاند.

پاسخ: همواره اوسط در مقام اثبات، علت سلوک به اکبر است و در این سلوک فرقی ندارد که اوسط معلول و استدلال دلیل باشد یا اوسط علت و استدلال لمی باشد و یا اوسط هیچ یک از این دو نباشد و استدلال انی مطلق باشد. ولی در مقام ثبوت، در دلیل از معلول به علت سلوک می شود و در لمی از علت به معلول سلوک می شود و در انی مطلق که از نوع دو معلول است یا از نوع دو متضایف است دو سلوک وجود دارد و در انی مطلق که از نوع دو متلازم عامه اند، سلوک از اصغر به هر یک از اوسط و اکبر است.

اما دو معلول برای علت بیرونی تا علم به معلول اول حاصل نشود، علم به علت آن حاصل نمی شود و تا علم به علت حاصل نشود، علم به معلول دوم حاصل نمی شود. پس دو سلوک لازم است؛ یکی از معلول اول به علت و دیگری از علت به معلول دوم. لذا خواهیم گفت که سلوک از معلول به علت، برهانی و یقینی نیست.

## ۸. اثبات سلوک از معلول به علت در برهان دو متضایف

هرگاه یکی از دو متضایف اوسط قرار گیرد و متضایف دیگر اکبر، چنین قیاسی در واقع برهانی و یقینی نخواهد بود؛ زیرا دو متضایف متکافی در وجود و در معرفتند و چون متکافی در معرفتند نمی توان یکی از آن دو را در مقام اثبات اوسط قرار داد و متضایف دیگر را از آن نتیجه گرفت. بنابراین استدلال از متضایف به متضایف دیگر برهانی و یقینی نیست. بلکه به تعبیر ابن سینا، چنین استدلالی اصلاً قیاس نیست، تا چه رسد به برهان؛ زیرا علم به ابوت شخصی مقارن علم به بنوت شخص دیگر است، بدون تقدم و تأخر در علم؛ چراکه علم به دو متضایف معیت دارند بدون تقدم و تأخر (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۹۰؛ طباطبایی، ۱۳۶۲/الف، ص ۲۶۲؛ همو، ۱۳۶۲/ب، ص ۳۸؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۶، ص ۳۱۹).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نهایی الحکمة استدلال به دو متضایف را مطرح نکرده است. شاید جهتش این است که وی با نفی سلوک از معلول به علت، سلوک از متضایف به متضایف دیگر را هم منفی می داند؛ زیرا سلوک از متضایف به متضایف دیگر، ترکیبی از دو سلوک از معلول به علت و از علت به معلول دیگر هم می باشد؛ مانند سلوک از معلول اول به معلول دوم.

توضیح آنکه از نظر فیلسوفان، تلازم همواره ریشه در علت دارد. علت تامه با معلولش معیت

لزومی دارد. کما اینکه دو معلول از یک علت هم معیت لزومی دارند. از نظر فیلسوفان، امکان ندارد دو شیء معیت لزومی داشته و لزوم آن ریشه در علیت نداشته باشد؛ گرچه برخی از فیلسوفان (مانند شیخ اشراق و متکلمانی مانند فخر رازی) با این رأی به مخالفت برخاسته و آن را با معیت لزومی دو متضایف (مانند برادری دو برادر) نقض کرده‌اند.

ملاصدرا در تعلیقات بر حکمة الاشراق، با استناد به قول ابن سینا به تفصیل وارد این بحث شده و ثابت کرده است که هر یک از دو متضایف ریشه در امری دارند که آن امر علت تضایف دو متضایف است. به علاوه هر یک از دو متضایف با داشتن چنین ریشه‌ای علت در تحقق دیگری است، بدون آنکه مستلزم دور باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۷۴؛ همو، ۱۳۸۲، ص ۱۵۳-۱۵۴). علامه طباطبائی رحمته الله علیه دو متضایف را متلازمان می‌داند و مثل ابن سینا و ملاصدرا یکی از این دو را به گونه‌ای علت برای دیگری می‌داند و اگر بین این دو رابطه علیت برقرار نباشد، یکی از آن دو بر دیگری متوقف نمی‌بود و وجود یکی از این دو به هنگام وجود دیگری ضروری نمی‌شد (طباطبائی، ۱۳۶۲/الف، ص ۵۰).

بنابراین هرگاه علم به یکی از دو متضایف حاصل شود، به ناچار علم به آن امری که سبب ایقاع تضایف بین آن دو است حاصل است و با علم به سبب علم به معلول دومش که متضایف دیگر است، حاصل می‌شود. از این رو می‌توان گفت که علامه طباطبائی رحمته الله علیه با نفی اعتبار سلوک از معلول به علت اعتبار استدلال از دو متضایف را هم نفی کرده است؛ زیرا علم به متضایف دوم فرع بر علم به علت متضایف اول است و علم به علت متضایف اول در صورتی حاصل می‌شود که سلوک آن از معلول به علت باشد که نوعی دلیل است، در حالی که دلیل معتبر نیست.

## ۹. وجه برهانی و یقینی نبودن سلوک از معلول به علت

در میان برهان‌های چهارگانه انی، تنها انی مطلق از نوع سوم است که در آن سلوک از معلول به علت رخ نمی‌دهد و از منظر علامه طباطبائی رحمته الله علیه در فلسفه اولی فقط این نوع برهان استفاده می‌شود و توضیح چرایی آن در ادامه خواهد آمد. اما سه نوع انی دیگر، همگی در این امر مشترکند که در آنها سلوک از معلول به علت رخ می‌دهد و سلوک از معلول به علت برهانی و یقینی نیست. علامه طباطبائی رحمته الله علیه خوانندگان را در یقینی نبودن سلوک از معلول به علت به کتاب برهان ارجاع داده است. در کتاب برهان، بر اساس قاعده «ذوات الاسباب لا تعرف إلا باسبابها» اثبات می‌کنند که علم به معلول متوقف بر علم به علت است. حال اگر علم به علت مشکوک باشد نمی‌توان علم به آن را از راه علم به معلول آن به دست آورد؛ زیرا علم به معلول بدون علم به علت طبق این قاعده امکان‌پذیر نیست؛ چراکه طبق این قاعده علم به معلول تنها با سلوک از علت به معلول حاصل می‌شود.

بنابراین برای علم به معلول ابتدا باید علت آن را بشناسیم و اگر علم به علت متوقف بر علم به معلول باشد، مستلزم دور در استدلال بوده و این مستلزم توقف شیء بر خودش است؛ زیرا در این فرض، علم به علت متوقف بر علم به معلول است و علم به معلول هم طبق فرض متوقف بر علم به علت است. پس اولی به دومی متوقف است و دومی به اولی. از این رو اولی به خودش متوقف است و نیز دومی به خودش متوقف است (ابن سینا، ۱۳۷۵، ص ۸۵-۸۶؛ سلیمانی امیری، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۸۸).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در مفید یقین نبودن دلیل (یعنی سلوک از معلول به علت) در قالب شکل اول این گونه استدلال می کند. در شکل اول «ج ب است» و «ب الف است» فرض می کنیم که «الف» (اکبر) علت «ب» (اوسط) است و نشان می دهیم که این استدلال مفید یقین نیست؛ زیرا از آنجاکه «الف» علت «ب» است، ضروری بودن «ج ب است» یعنی صغرا متأخر از ضروری بودن نتیجه (یعنی «ج الف است») می باشد؛ زیرا محمول نتیجه علت است و علت مقدم بر صغرا، یعنی «ج ب است» می باشد؛ زیرا در صغرا علت (یعنی «الف») حضور ندارد. پس ضرورت صغرا متوقف بر ضرورت نتیجه است. از سوی دیگر، ضرورت نتیجه و مطلوب در برهان (یعنی «ج الف است»)، متأخر از ضرورت صغرا (یعنی «ج ب است») می باشد؛ زیرا نتیجه با قیاس ضروری می شود. پس ضرورت نتیجه متوقف بر ضرورت صغرا است و این دور باطل است؛ زیرا ضرورت نتیجه متوقف بر ضرورت صغرا و ضرورت صغرا متوقف بر ضرورت نتیجه است (طباطبایی، ۱۳۶۲/ب، ص ۳۷).

علامه طباطبایی رحمته الله علیه در نهایت الحکمه بیان دیگری بر مدعا آورده است: از آنجاکه علم مطابق با معلوم است، نسبت بین علم به معلول با علم به علت همان نسبت بین خود معلول و خود علت است. بر این اساس، علم به معلول متوقف و مترتب بر علم به علت است. اگر علم به معلول متوقف بر چیز دیگری غیر از علم به علتش باشد، در این صورت برای یک شیء (یعنی علم به معلول) بیش از یک علت می باشد و این محال است (همو، ۱۳۶۲/الف، ص ۲۶۱-۲۶۲). کما اینکه علامه طباطبایی در تعلیقه بر اسفار، بیان سومی آورده است: اگر علم به معلول تحقق بیابد، باید پیش از آن علم به علت آن تحقق یافته باشد و اگر ضرورت علم به علت مقدم نباشد و عدم علم به علت ممکن باشد، عدم علم به علت مساوق است با امکان نبودن علت؛ زیرا نبودن علم ضروری به علت ممکن است از ناحیه نبودن علت حاصل شده باشد و با نبودن علت، معلول نیست تا علم به آن حاصل شود. در حالی که در فرض مسئله علم به معلول ضروری است و این خلاف فرض است (شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۳، ص ۳۹۶: تعلیقات علامه طباطبایی).

جمع بندی مدعی علامه طباطبایی رحمته الله علیه به منظور نقد اشکالات وارد بر آن

لازم است برای بررسی مدعی ایشان، یک جمع بندی از مجموع مباحث گذشته ارائه کنیم:  
۱. از منظر علامه طباطبایی رحمته الله علیه، دلیل به هیچ وجه بنفسه اعتبار منطقی نداشته و در میدان برهان

جایگاهی ندارد (همو، ۱۳۶۲/ب، ص ۳۷). بنابراین در هیچ علمی نمی‌توان از دلیل استفاده کرد، الا بالعرض. پس اگر دلیل در برخی مواضع اعتبار داشته باشد، بالعرض است و به برهان دیگر از نوع معتبر بازمی‌گردد. همچنین نشان دادیم که انی مطلق که اوسط و اکبر متضایف یا دو معلول برای علتی خارج از برهان باشند، در آنها هم نوعی سلوک از معلول به علت وجود دارد و با بی‌اعتباری دلیل اینها هم اعتباری ندارند.

۲. برهان لمی هر چند معتبر است، اما در فلسفه اولی جایگاهی ندارد؛ زیرا اگر در فلسفه اولی برهان لمی جریان یابد، مستلزم معلولیت موجود از جهت وجود است.

۳. برهان انی مطلق که اوسط و اکبر دو متلازم برای اصغرند - خواه اصغر علت آن دو باشد و یا هر سه متلازم باشند - در فلسفه اولی جاری است.

در میان این سه ادعا، ادعای سوم (یعنی جریان برهان انی مطلق در فلسفه) جای نقد و بررسی ندارد و اشکال‌کنندگان منکر ورود آن در فلسفه اولی نیستند. اما برخی از ایشان ن ورود برهان لمی و حتی دلیل را در فلسفه اولی جایز شمرده‌اند.

### بررسی اعتبار دلیل

برخی صریحاً استدلال علامه طباطبائی<sup>علیه السلام</sup> در نامعتبر بودن دلیل را مناقشه کرده و دلیلش را در نه‌ایة‌الحکمه خلط بین مقام ثبوت و اثبات دانسته‌اند؛ چراکه وجود علت هر چند قبل از وجود معلول است، لیکن لازم نیست علم به آن قبل از علم به معلول باشد. بلکه ممکن است ابتدا علم به معلول حاصل شود و با علم به آن ذهن به وجود علت منتقل شود؛ چراکه علت از معلول خود انفکاک ندارد (طباطبائی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۲: تعلیقه استاد فیاضی). شاید بیان استاد مصباح<sup>علیه السلام</sup> در اعتبار دلیل در صورت علت انحصاری داشتن معلول، تعریض بر کلیت نداشتن بی‌اعتباری دلیل باشد (مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۱۴).

روشن است که استدلال علامه طباطبائی<sup>علیه السلام</sup> در مقام اثبات است. ایشان به بیان‌های سه‌گانه - که به نظر می‌رسد به یکدیگر برمی‌گردند - عدم حصول علم به علت از طریق علم به معلول را اثبات کرد. بحث ایشان در سلوک علمی است که همان مقام اثبات است. سلوک علمی در مقام اثبات در صورتی معتبر است که یقین آور بوده و حد وسط علت اثبات باشد؛ خواه حد وسط علاوه بر مقام اثبات علت ثبوت هم باشد (برهان لمی) و خواه علت ثبوت نباشد (برهان انی). حال طبق قاعده ذوات الاسباب سلوک از معلول به علت بالذات یقین‌آور نیست؛ چراکه از ضرورت خالی است، هر چند ممکن است بالعرض و به واسطه سلوک از ملازمات عامه علم یقینی و ضروری حاصل شود. گویا علامه طباطبائی<sup>علیه السلام</sup> به این اشکال توجه داشته و در صدد دفع آن برآمده است؛ هر چند

سخنی از خلط بین مقام ثبوت و اثبات به میان نیاورده است. او در نهایتاً الحکمه، ذیل قاعده ذوات الاسباب این اشکال را مطرح می‌کند که ما اموری را از طریق حس درک می‌کنیم و حکم به وجود خارجی آنها می‌کنیم با آنکه علم به علت آنها نداریم. پس علم به معلول با جهل به علت حاصل می‌شود و اجمالاً کشف می‌شود که علتش موجود است (طباطبایی، ۱۳۶۲/الف، ص ۲۶۲). روشن است که این اشکال بیان می‌کند که علم به معلول در مقام اثبات تابع علم به علت نیست، بلکه گاهی علم به علت در مقام اثبات متفرع بر علم به وجود معلول است.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه با تحلیل همین مورد نشان می‌دهد که مسأله مزبور مصداقی از ذوات الاسباب در باب برهان نیست. از این رو در پاسخ می‌گوید حس صرفاً به صورت‌های اعراض خارجی محسوس می‌رسد، بدون آنکه تصدیق به وجود اعراض خارجی و آثار آنها داشته باشد و تصدیق کارکرد اختصاصی عقل است؛ چراکه عقل تصدیق می‌کند آن چیزی که انسان به واسطه حس به آن می‌رسد و دارای آثار خارجی است، نفس او آن را در خودش ایجاد نکرده است و هر چیزی که این چنین باشد، در خارج از نفسش موجود است. این سلوک علمی از یکی از دو متلازم به متلازم دیگر است. پس مصداق ذوات الاسباب نیست تا علم به آن از راه سببش باشد (طباطبایی، ۱۳۶۲/الف، ص ۲۶۲). برهان علامه طباطبایی رحمته الله علیه در موجودیت محسوسات خارجی به‌طور خلاصه به این صورت تنظیم می‌شود:

۱. این شیء یافته‌شده (موجود) به وسیله حس مصنوع نفس نیست.
  ۲. هر شیء یافته‌شده به وسیله حس، مصنوع نفس نباشد، در خارج نفس موجود است.
  ۳. پس این شیء در خارج نفس موجود است.
- آیا این نتیجه مصداق ذوات الاسباب است و در مقام ثبوت حد وسطی دارد؟ علامه طباطبایی رحمته الله علیه در بیان بالا نشان داد که این نتیجه مصداق ذوات الاسباب نیست؛ زیرا روشن است که شیء و وجودش دو چیز نیستند تا اگر تصدیق آن بدیهی نبود، در بدو امر سه راه برای اثبات آن متصور باشد:

- اول دلیل، با حد وسط معلول که قاعده ذوات الاسباب نافی آن است.
  - دوم لمی، با حد وسط علت که در اینجا مصداق ندارد.
  - سوم انی مطلق با حد وسط متلازم با حد اکبر.
- در این جا تنها همین راه سوم متصور است.
- اشکال: اینکه در این برهان مطلوب از معلول به دست نیامده است، اثبات نمی‌کند که مطلوب سببی ندارد. در حالی که موجودیت محسوس خارج نفس معلول است و دارای علتی است. بنابراین مطلوب مصداق ذوات الاسباب است و از طریق سببش معلوم نشده است. اگر صرف این که حد

وسط علت مطلوب نیست کافی باشد، در اینکه مصداق مالااسبب باشد هر آینه مطلوب در هر برهان انی مصداق مالااسبب است. در این صورت تأکید بر اینکه «ذوات الاسباب لاتعرف إلا بأسبابها» لغو خواهد بود (طباطبائی، ۱۳۸۲، ج ۴، ص ۱۰۲۵: تعلیقات استاد فیاضی).

پاسخ: ذوات الاسباب قاعده عامی است و در بحث ما هرگاه مطلوب مصداق ذوات الاسباب باشد و در مقام ثبوت دارای علت ثبوت محمول برای موضوع باشد، آن‌گاه علامه طباطبائی رحمته مدعی است که اگر فقط همان علت در مقام اثبات اوسط قرار بگیرد، علم به آن یقینی و ضروری است. ولی علم به آن از راه معلولش ضروری و یقینی نخواهد بود؛ زیرا با شک در علت معلول مشکوک است و معلول مشکوک در مقام اثبات اوسط قرار نمی‌گیرد. بنابراین از نظر وی، هر جا اوسط در برهان علت نبود، مصداق مالااسبب است که با لوازم عامه اثبات می‌شود و در مورد اشکال، ادعا شده بود که اوسط در برهان معلول است و علامه طباطبائی رحمته نشان داد که اوسط در برهان مزبور معلول نیست. بنابراین در مقام اشکال باید برهانی اقامه شود که اوسط آن معلول بوده و به نحو یقینی اثبات‌کننده مطلوب باشد و چنین برهانی ارائه نشد.

البته اگر در برهانی اوسط علت نباشد، کافی نیست که مطلوب دارای علت نباشد. پس براساس قاعده ذوات الاسباب که مبرهن به برهان شده است، اگر مطلوبی در واقع علت داشته باشد و همان اوسط برهان قرار بگیرد، مطلوب بالذات با آن اثبات می‌شود، و گرنه مطلوب بالذات اثبات نمی‌شود، مگر بالعرض.

بنابراین دلیل که سلوک از معلول به علت است و همه براهین انی مطلق در مطلوبی که علت دارد، بالعرض می‌توان از آن بهره جست و در واقع پشت صحنه علت کشف می‌شود و مطلوب بالذات با کشف علت اثبات می‌کند و در این موارد صحنه گردان لوازم عامه است.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از نظر علامه طباطبائی رحمته تنها برهانی که در فلسفه راه می‌یابد، برهان انی مطلق و از نوع لوازم عامه است که اوسط و اکبر متلازمند و هیچ‌یک علت و دیگری معلول نیست. در فلسفه اولی، برهان لمی راه نمی‌یابد؛ چراکه اگر موجود از جهت وجود در برخی از احکام، معلول علتی باشد، لازم می‌آید موجود از جهت وجود معلول علتی باشد و نیز در فلسفه اولی دلیل و هر استدلالی که مستلزم سلوک از معلول به علت باشد، راه نمی‌یابد؛ چراکه مستلزم دور است و اساساً سلوک از معلول به علت معطی یقین نیست؛ زیرا با شک در علت، معلول مشکوک است. بی‌اعتباری سلوک از معلول به علت بالذات است و این منافات ندارد که بالعرض معطی یقین باشد.

جناب استاد مصباح رحمته و استاد جوادی آملی - از شاگردان علامه طباطبائی رحمته - معتقدند که

برهان لمی در فلسفه اولی راه می‌یابد و ما نشان دادیم که راه‌یابی برهان لمی در فلسفه اولی مستلزم آن است که اکبر (یعنی حکمی که به واسطه اوسط بر موجود از جهت وجود بار می‌شود) عرض ذاتی موجود نباشد؛ زیرا اگر عرض ذاتی آن باشد، در این صورت مقتضی تام ثبوت اکبر برای موجود است و اوسط تنها واسطه در اثبات است. در نتیجه برهان انی مطلق از نوع ملازمات عامه است، نه لمی. در این میان استاد فیاضی در واکنش به پاسخ علامه طباطبایی رحمته‌الله به اشکالی که مدعی بود علم به محسوس خارجی از طریق معلول است، گفت که هر چند بیان علامه رحمته‌الله نشان می‌دهد که در مورد بحث اوسط علت نیست، اما علت نبودن اوسط نسبت به اکبر دلیل نمی‌شود که ثبوت اکبر برای اصغر معلول علتی نباشد. اشکال استاد فیاضی بر این دلیل وارد نیست؛ چراکه اگر ما در علیت علت شک داشته باشیم، با شک در آن معلول مشکوک است و معلول مشکوک نمی‌تواند اوسط قرار بگیرد.



## کتاب نامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵). البرهان. به تحقیق ابوالعلا عقیفی. قاهره: نشر وزارة التربية و التعليم.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۴۰۳ق). الاشارات و التنبيهات مع الشرح (ج ۱). بی جا.
۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). رحيق مختوم (ج ۱). با تنظیم و تدوین حمید پارسانیا. قم: مرکز نشر اسراء.
۴. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف (۱۳۸۸). الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید. به تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر. قم: انتشارات بیدار.
۵. سلیمانی امیری، عسکری (۱۳۹۱). معیار دانش. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶). اصول و قواعد برهان (ج ۱). قم: انتشارات حکمت اسلامی.
۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۲). شرح و تعلیقه صدر المتألهین بر الهیات شفاء. تهران: انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه (ج ۱ و ۲). تعلیقات بر اسفار علامه طباطبائی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۹. قطب الدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۸). شرح حکمة الاشراق (ج ۱). تعلیقات بر حکمة الاشراق صدر المتألهین. تهران: انتشارات حکمت.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۷۸). نهاية الحکمة (ج ۱). تعلیقات استاد فیاضی. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲/الف). نهاية الحکمة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۲/ب). رسائل سبعة. قم: نمایشگاه و نشر کتاب.
۱۳. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۴۰۵ق). تعلیقه علی نهاية الحکمة. قم: مؤسسه فی طریق الحق (دراه حق).
۱۴. میرداماد، محمد باقر بن محمد (۱۳۷۶). تقویم الایمان. به تصحیح علی اوجبی. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.